

نوشته کردن و اتریفیلد

ترجمه و اقتباس از امیری ☆



«ماجرا جونیهای يك مأمور انگلیسی در ایران»

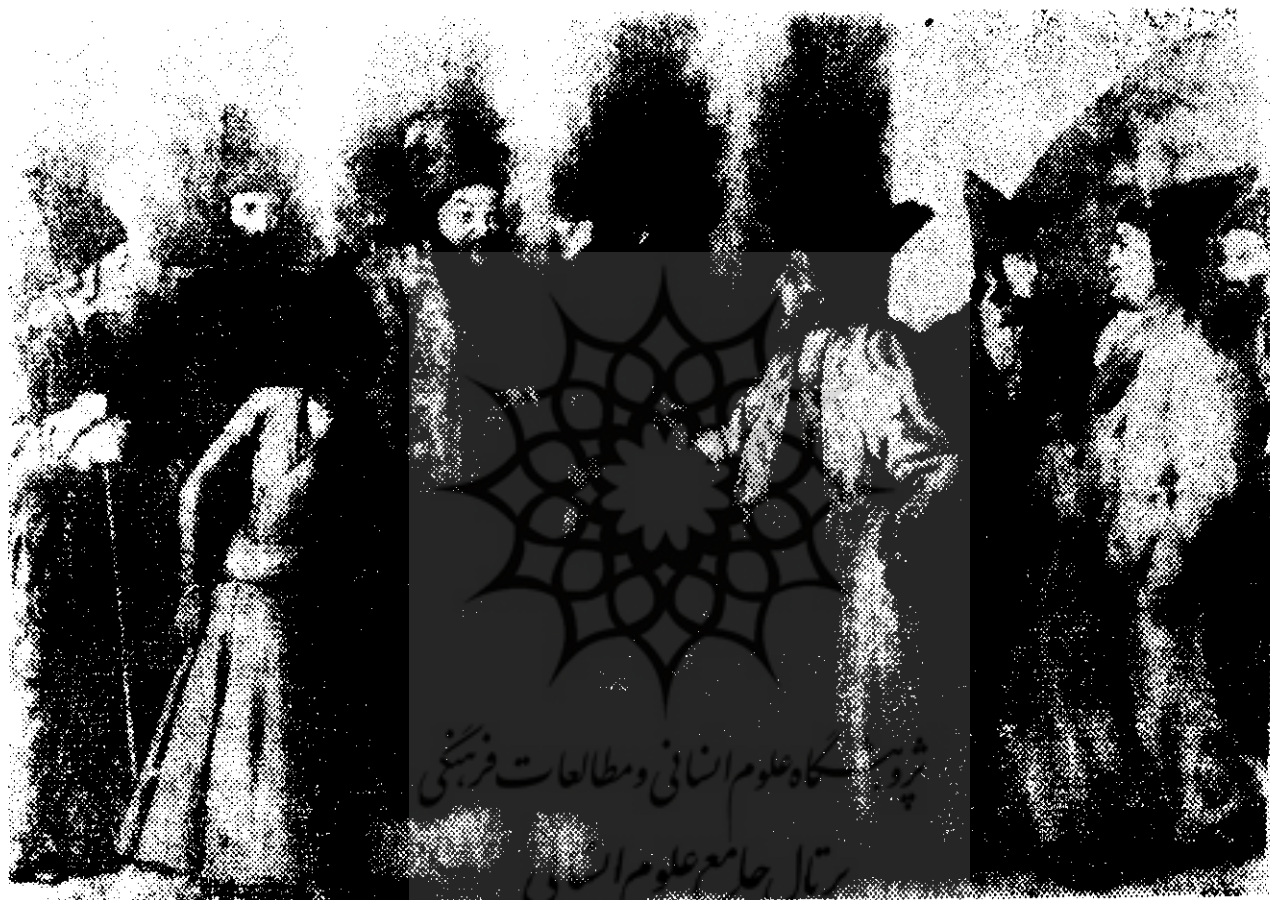
۱۸۴۰ - ۱۸۴۳

(۲)

حکیم‌باشی پیشنهاد کرد فوراً با وزیر امور خارجه ملاقات نماید. لایارد راجع بآن ملاقات در ماجراهای نخستین می‌نویسد: «ما بلافاصله بسوی چادرم‌دور و باشکوه وزیر امور خارجه حرکت کردیم که از بهترین شالهای کشمیر تهیه شده و قالیه‌های ممتاز ایرانی آنرا مفروش کرده بود. میوزاعلی که در آن موقع کارهای اداری وزارت امور خارجه ایران را انجام میداد جوانی نارس بود که هنوز موی بر صورت نداشت و تقریباً بیست و دو ساله مینمود و کارهای مهم وزارت خارجه را با کمک پدرش میوزامسعودخان اداره میکرد که شهرت داشت مرد سیاست و با تجربه ایست. امیرزامسعودخان فرانسه را خوب میدانست و يك فرانسوی نیز در دستگاه او بکار اشتغال داشت. ما را بحضور پذیرفت وزیر کانه و انمود کرد که از دیدار و مسافرت ما بکشور ایران راضی است و قول داد عصر همان روز مطلب را بعرض شاه برساند» شاه در تاریخ دهم ژوئیه بطرف همدان، همان شهر بزرگی که در قدیم اکباتان خوانده میشد، عزیمت نمود. لایارد و متی‌فورد نیز همراه قشون شاه بطرف همدان حرکت نمودند و در بیرون شهر همدان در کنار جاده بانتظار نشستند تا موکب شاهانه راهنگام ورود به همدان تماشا کنند ابتدا حرمسرا و زنان اندرون شاه در حالیکه عده‌ای در کجاوه‌های

☆ آقای مهربان امیری از ترجمانان چیره‌دست و پژوهنده در تاریخ قاجار

سربسته و تعدادی نیز از سرتاپا در چادر و نقاب پنهان شده سواره حرکت میکردند بعد از حرمسرا ، محمدشاه سوار بر یک اسب سفیدترکمنی و در حالیکه غرق در لباس جواهرنشان بود، همراه پسر خود و میرزا آغاسی صدراعظم عبور کردند بدنبال شاه و صدراعظم ، وزراء و شاهزادگان و رجال و افسران عالیرتبه حرکت میکردند . چهاررأس فیلی با شیبی عجیب و پرتجمل در حالیکه بالا پوششان بطرزی جالب و بشکل قوس تزیینک آهیزی و گلدوزی شده بود از همدان باستقبال شاه آمده بودند .



میرزا آغاسی و عده‌ای از همراهان

لایارد ، در مورد اقامت در همدان و ملاقاتش با حاجی میرزا آقاسی مینویسد : «ساتا روز ششم اوت، یعنی قریب یکماه، در شهر همدان توقف داشتیم و بیشتر اوقات خودمان را برفت و آمد به چادرهای صدراعظم و وزیر امور خارجه صرف میکردیم . آن دو همیشه به اعتراضات ماسیاست مآبانه گوش میکردند و اطمینان میدادند که فردا بیوازه عبور و فرمان صادر خواهد شد ، ولی روز بعد از فرمان خبری نبود و همین موضوع مسبب شده بود که ما به بی اعتباری و بی ارزشی قول ایرانیان پی ببریم . صدراعظم یعنی کسیکه قرار بود فرمان شاهی

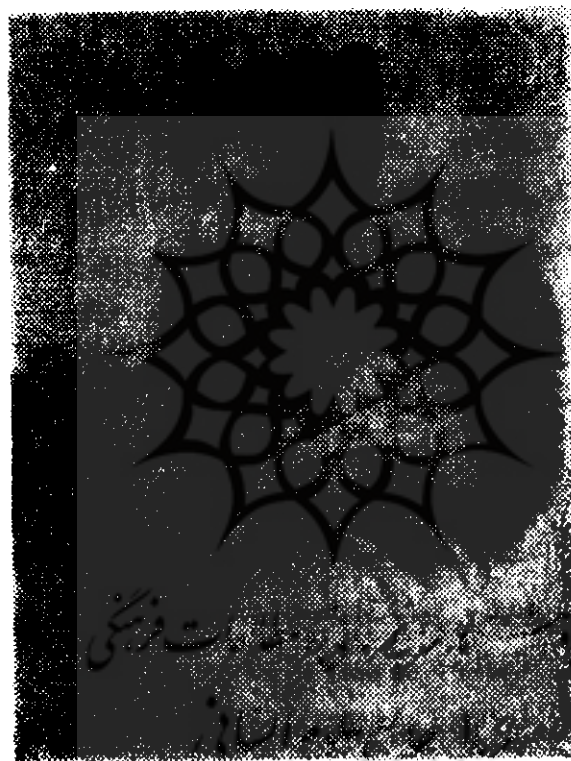
رای برای مسافرت به قلمرو شاهنشاهی ایران به‌ما ابلاغ کند ، شخصی بود بنام میرزا آقاسی که به حاجی شهرت داشت و این عنوان بکسی اطلاق می‌شود که بزبانت مکّه مشرف شده باشد. او مقتدرترین شخصیت ایرانی و به‌حیله‌گری و سوء اخلاق مشهور و بعلت تعصب خاص مذهبی از مسیحیان بیزار و متنفر بود. در اثر سوء سیاست این صدراعظم ، بی‌نظمی و هرج و مرج و رشوه‌خواری ، در سرتاسر قلمرو شاهنشاهی ایران ، رواج داشت . او و باین شیوه و طرز فرمانروائی موجبات عدم رضایت عمومی را فراهم می‌ساخت. او بظاهر تصور کرده بود ما جاسوس یا مأمور دولت انگلیس هستیم و از این رودر اعطای فرمانی که قول داده بود تعدد آظرفه می‌رفت. سرانجام ، با کمک بارون دبدبا منشی سفارت روس که تازه به اردوی شاه رسیده بود اجازه مسافرت بآنان داده شد و آن دو در همدان از هم جدا شدند متیفور در راه خراسان را در پیش گرفت^۳ و لایارد از همدان عازم اصفهان شد و از آنجا بمیان ایل بختیاری رفت. لایارد ۸ اگست ۱۸۴۰ در قریه شورین همدان از متیفور جدا شد و از اینکه بعد از یکسال از سفرش جدا گردیده است با اظهار تأسف مینویسد : «او یک رفیق و مصاحب بسیار خوب بود که امتحان خود را داده و هیچگاه از مشقات و سختیهای مسافرت شکایتی نمی‌کرد» لایارد ، بر خلاف متیفور ، از مهمان‌نوازی ایرانیان تمجید میکند و مینویسد :

«شاهنشاه ایران خیلی بزرگوارانه بامن رفتار کرد ، همه جا بطور رایگان از من پذیرائی میشد و در هر محل که اطراق میکردم وسائل پذیرائی ، تقریباً برای هشت نفر ، قبلاً آماده شده بود و هزینه آن بوسیله مهماندار از دربار شاهی پرداخت می‌گردید .»

لایارد از صفحه ۹۷ تا ۱۴۴ کتاب خود را بشرح مسافرت بین همدان و اصفهان اختصاص داده است و اطلاعاتی جالب و سودمند از اوضاع و احوال یک قرن و نیم پیش ایران بدست میدهد . گویا لایارد ، در ایران ، دو مأموریت سیاسی بر عهده داشته است : اول آنکه خود را از راه لرستان بدشت خوزستان برساند و وسائل طغیان و شورش محمد تقی خان را علیه حکومت سرکزی فراهم و میان شاهزادگان فراری ایران در بغداد و کلنل هنل^۴ فرمانده ناوگان انگلیس در خسارگ ارتباطی برقرار سازد دوم آنکه پس از انجام کار محمد تقی خان از راه بختیاری به اصفهان برود و بعد از طریق یزد و کرمان و سیستان خود را بقندهار برساند و باتفاق ماژور رانیسون^۵ که در این هنگام در قندهار اقامت داشت قیام آقاخان محلاتی را عایه دولت ایران رهبری کند .

لایارد ، برای انجام این مقاصد ، و قبل از مسافرت بایران ، بامکنایل^۶ وزیر مختار سابق انگلیس در تهران که پس از قطع رابطه سیاسی ایران و انگلیس بر سر قضیه هرات در لندن اقامت داشت ، ملاقات کرده و اطلاعات مورد لزوم را از وی کسب نموده بود. قسمت دوم برنامه لایارد بانا کامی مواجه شد زیرا میرزا آقاسی صدراعظم و میرزا مسعودخان وزیر

امور خارجه بامسافرت وی از طریق یزد و کرمان و سیستان بقندهار روی خوشی نشان ندادند. لایارد امیدوار بود موافقت معتمدالدوله گرجی حاکم اصفهان را برای مسافرت به کرمان و سیستان جلب کند ولی بطوریکه خواهیم دید هنگام ورود او باصفهان ، معتمدالدوله با این مسافرت سخت مخالفت ورزید ، بدلیل اینکه انگلیسها افغانستان را به تصرف درآورده بودند و همین موضوع باعث شد که آسیای مرکزی سرحدات ایران ناامن و مغشوش شود . بعلاوه آقاخان محلاتی که یکی از محترمان و متنفذان جنوب ایران بود ، با کمک انگلیسها علیه شاه طغیان کرده و از این طریق برای سرحدات خاوری ایران خطراتی بوجود آورد. از آنرو شاه تصمیم گرفت قشون خود را که برای عجم و حسلده بنهاد آماده کرده بود فرا خواند و از این اندیشه منصرف بشود ، پیداست که میرزا آقاسی و معتمدالدوله از نیت



میرزا مسعودخان مستوفی

و قصد واقعی لایارد بی خبر نبودند ولی دانسته نیست که چرا از مسافرت او به بختیاری (مانند کرمان و سیستان) آنهم در موقعی که ایران و انگلیس در حالت جنگ بودند جلو نرفتند شگفت ترا همه آنکه ، بارون دبدمنشی سفارت روس در تهران که از نظر سیاسی در جناح مخالف لایارد قرار داشت نزد میرزا آقاسی واسطه شد و اجازه مسافرت لایارد را به بختیاری تحصیل کرد و ضمناً مبلغ ده پوند انگلیسی نیز به لایارد و امداد . باری لایارد از همدان به بروجرد وارد شد و با حاکم آنجا ملاقات کرد و بنا بر توصیه

او اظہار آرمسیر خود را از جادہ لرستان بہ خوزستان ، بعلت ناامنی جادہ‌ها، تغییر داد و عازم اصفہان گردید .

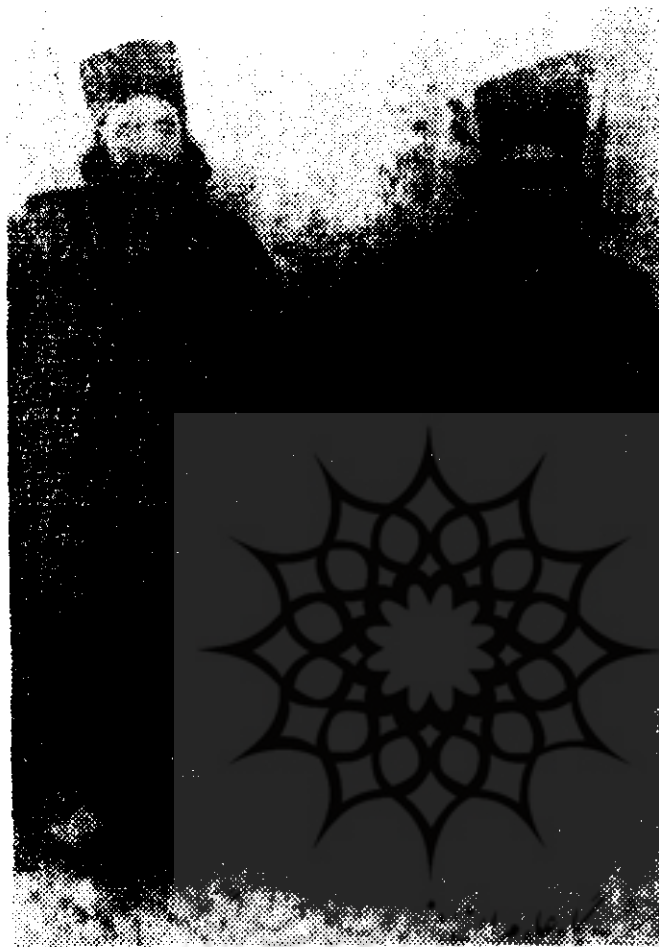
وی، در مورد ورود باصفہان وملاقات با معتمد الدولہ چنین مینویسد . «عبور و مرور دستہ‌های سوارہ و پیادہ کہ کالاهای خود را حمل میکردند نشانہ آن بود کہ ما بشہر اصفہان نزدیک شدہ بودیم ولی هیچ علائمی از شہر دیدہ نمیشد زیرا اصفہان در میان درختان بزرگ وتنومند محصور شدہ بود وما از میان دیوار باغ‌های میوہ وخربزہ گذشتیم وخود را بہ جلفا رساندیم کہ محل سکونت آرامنہ میباشد .

من برای آقای اوژن بورہ فرانسوی مقیم اصفہان نامہئی داشتم و بسا کمی زحمت ایشان راملاقات کردم . او با گرمی مرا پذیرفت و از من خواست کہ در منزلش بعنوان مهمان اقامت نمایم . آقای ادوارد بورکس^۸ تاجرانگلیسی مقیم تبریز ، کہ برای انجام پارہ از کارهایش بہ اصفہان آمدہ بود، وقتی کہ از ورود من باصفہان اطلاع پیدا کرد ہدیدنم آمد و پیشنہاد کرد خود را بحاکم اصفہان معرفی نمایم . منوچہر خان معتمد الدولہ کہ معمولاً او را معتمد میگفتند شخصیت ممتاز بود ومن میل داشتم نامہای را کہ میرزا آقاسی برای او نوشته است شخصاً بوی تسلیم وضمناً از مهماندار خود «امام وردی بیگ» شکایت کنم زیرا درین راه باعتبار فرمان شاہ بامردم بد رفتاری میکرد و هنگام ورود باصفہان مرا تنها گذاشت واسبب اغیارا بامحصولات خوراکی کہ باتمسک بفرمان از مردم گرفته بود باخود برد .

باینکہ خیلی ضعیف وناتوان بودہ سوار شدم و در جمعیت آقای بورکس از جلفا بطرف نہر ، یعنی میان کسانیکہ فقط مسلمانان می توانستند سکونت داشته باشند ، حرکت کردیم . پس از عبور از میان آبوہ درختان بہ محله‌های مسلمان نشین رسیدیم . از میان ساختمان‌های مخروبه گلی وکوچہ‌های تنگ گذشتیم وبالاخرہ بمحوطہ دارالحکومہ وارد شدیم . پس از عبور از یک حیاط وسیع با فوارہ آب و گلکاری بہ محلی رسیدیم کہ میبایستی بحضور حاکم مشرف شویم این ساختمان در گذشتہ دارای شکوہ وجلال خاص وبارنگ‌ها وشیشہ‌های عالی تزئین شدہ بود .

در این محل ازدحام عجیبی بود جمعیت از سرباز وفراش ، مردان و زنانیکہ برای شکایت بدارالحکومہ آمدہ بودند در ہم میلولیدند . معتمد الدولہ در قسمت فوقانی یک اطاق زیباومزین در مقابل یک پنجرہ بازوبزرگ بریک صندلی جلوس کرده بود و کسانیکہ با او کارداشتند یاوی آنان را بحضور خواندہ بود باید تعظیم کنان بسوی او بروند وبآستین های گشاد ولبادہ‌های فراخ وبلند خود دست ہارا، طبق آداب ورسوم شرقی ، از جلو مقابل

سینه بحالت احترام بهم بچسبانند و با کمال فروتنی برابر او بر سر پا بایستند. در میان حوض وسط دارالحکومه ترکه‌هایی از چوب انار خیسانده بودند تا متمران بدچوب و فلک بسته شوند ، اجرای مجازات در حق بزه‌کاران بستگی به میزان مجرمیت آنان دارد .
چوب و فلک يك نوع شکنجه ایست که همیشه برای کسوفتن اعتراف به آن متوسل



آقاخان اول و برادرش سردار ابوالحسن خان

میشوند ، تماس ترکه انار با بدن مقصران بعلت نرمی و انعطاف پذیری يك نوع درد و آزار غیر قابل تحمل بوجود می‌آورد که گاهی اوقات بمرگ منجر می‌گردد ، در بعضی اوقات مجازات شدگان برای مدتی نمی‌توانند راه بروند و گاهی نیز ناخن یا انگشتان خود را از دست میدهند . رجال عالی‌رتبه و استانداران و حتی نخست‌وزیرانی که مورد بی‌مهری شاه قرار می‌گیرند گاهی بدچوب و فلک بسته میشوند. حسین خان که از يك مأموریت مخصوص سفارت از انگلستان و فرانسه مراجعت کرده بود نیز، با اتهام اختلاس در اموال دولت، به چوب و فلک بسته شد.

منوچهر خان معتمدالدوله در يك خانواده مسیحی کرجی متولد شده و در کودکی به

اسارت درآمده و بعنوان غلام خریداری شده و او را بعد از مسلمان شدن مانند سایر خواجگان
مقطوع النسل کرده بودند .

۱- میرزا مسعودخان گرمرویی متولد ۱۲۰۵ هجری قمری فرزند میرزا عبدالرحیم
است ، میرزا مسعودخان در دستگاہ عباس میرزا نایب السلطنه بکار اشتغال داشت و گاهی نیز
مأموریت‌های سیاسی بمهده او محول میگردد میرزا مسعودخان اولین محصل ایرانی است که در
زبان فرانسیسی ، بیاد گرفتن زبان فرانسه مبادرت کرده است .

او در سال ۱۲۵۱ بفرمان محمدشاه در آغاز صدارت میرزا آقاسی بوزارت خارجه منصوب
گردید سرانجام در سال ۱۲۶۵ هجری قمری در سن ۶۰ سالگی در نجف اشرف درگذشت (مترجم)

Baron de Bode-۲

۳- متیفوردا از همدان وارد تهران و از آنجا بطرف خراسان مسافرت نمود و مدتی در
خراسان نزد آصف الدوله بود و از مشهد عازم هرات گردید و در تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۸۴۰ وارد هرات
شد و بایار محمدخان ملاقات نمود و از هرات رهسپار کابل و قندهار گردید .

متیفوردا شرح این مسافرت را که قریب سه سال طول کشید (۱۸۳۹ - ۱۸۴۱) در ۲ جلد
جمع آوری نموده و در لندن بچاپ رسانید. (مترجم) .

Colonel Hennel-۴

۵- مازور دالنسیون افسر سرویس اطلاعاتی انگلیس و مترجم کتیبه بیستون مدتی در
ایران خدمت میکرد است و در شورش اول محمدتقی خان در معیت بهرام میرزا به بختیاری
مسافرت نموده و در میانجگیری را ایفا نموده و به هنگام مسافرت لایسارد به ایران از طرف
فرمانفرمای هند ستان مأمور سیاسی انگلیس در قندهار بود و قیام آقاخان محلاتی را هم رهبری
می نموده است. (مترجم)

۶- Mcneill M. Bore-۷ E. Burgess- ۸

درمن نهان بود

خرد هر جا که پرزد آسمان بود

زالجم نابه انجم صد جهان بود

کران بیکران درمن نهان بود

ولیکن چون بخود نگریستم من

اقبال لاهوری - مناصر